



دکتر صفر یوسفی

زندگی، شخصیت و اندیشه‌های میرزا کوچک خان جنگلی

پیشگفتار

نهضت جنگل یکی از پرافتخارترین حرکت‌هایی بود که در تاریخ معاصر ایران برای مقابله با مستندنشینان مستبد حکومت مرکزی و مبارزه با سیادت‌طلبان مستکبر خارجی و اقامه عدل، در ادامه نهضت عدالت‌طلبانه و عدالتجوی مشروطیت ایران برپا شد. رهبر این نهضت میرزا کوچک خان جنگلی بود: مردی که دلش چون دریا بود و فکرش بس بلند. نهضت جنگل نیز مانند انقلاب مشروطیت قصه پر غصه‌ای در دل و جان و ذهن ایران و ایرانی گردید، اما خاطره دل‌آور مردی، آزادی، عدالتجویی، دفع ستمگری، بیگانه‌ستیزی، عیار صفتی، ایثارگری، نوع‌دوستی، آرمانخواهی و آرمانگرایی، آزادیخواهی و میهن‌دوستی رهبر آن میرزا، در همیشه تاریخ ریشه کرد. از آن جایی که شناخت نهضت جنگل بدون شناخت رهبر این نهضت ناقص خواهد بود، در این مقاله کوشش شده است، تا زندگی، شخصیت و اندیشه‌ها و تفکرات میرزا کوچک خان جنگلی مورد بررسی قرار گیرد.

زندگی‌نامه میرزا

در سال ۱۲۹۸ در استادسرای رشت، یونس دیگری به جهان آمد تا در اعماق تاریخ‌های زمانی و دریای ظلمانی حیات، مونس‌ی باشد برای دردهای انسان ایرانی، مرهمی بر جان‌های دردمند و نوشدارویی برای زخم‌های کهنه فراموش‌شدگان ایران زمین. میرزا اگرچه به نام کوچک، ولی به مرام بسیار بزرگ بود. او در مدرسه نیکبها و در مکتب خوبیها در شهر خویان، «رشت» ،

صیغه‌های عشق را صرف کرد و منشور مهر را ضابطه بست. به مکتب رفت و اگرچه از قبل درس عشق را می‌دانست، آن‌گاه که در گلشن جان گیلان و ایران بالید، معنا یافت و رونقی به بستانسرای خاکی داد و چه خوش بالید. خوش هیکل، قوی بنیه با بازوانی ستبر و مردانه و ورزیده، با چشمانی به رنگ جنگل و پیشانی‌ای به وسعت دریا، متخلق به فضایل اخلاقی، درس‌آموز ادب، فروتن، خوش مشرب، هوشمند و صریح در گفتار، عقیف و باعاطفه و محبوب، طرفدار عدالت و حامی ستمدیدگان و مستجع جمیع کمالات انسانی و فضایل اخلاقی بود. آهسته‌گویی، سنجیده سخن، اهل مطایبه و لطیفه و مزاح، با

میرزا نمی‌توانست شاهد خاموش و نظاره‌گر بی تفاوت نابودی آرمانها و اهداف انقلابی باشد که در راه آن فداکاریها و ایثارها صورت گرفته و خون جوانان برومند آن بر زمین ریخته شده بود. او این رنج بزرگ را نمی‌توانست تحمل کند

متانت، با بیانی مسحور کننده، گرم و دلنشین، با جاذبه‌ای عجیب در قیافه و شخصیت، آرمانگرا، بسیار معتقد و مؤمن، مجذوب کننده و پر جذب، دارای روح آزادی و سلحشوری و در عین حال تجسم تبسم و تبلور مهربانی و تندیس محبت بود. روان چون رود، ساکت و راز رمز و راز چون جنگل، آرام چون رودی که به دریا رسیده باشد و عمیق چون دریا بود. در او عشق و ارادتی خاص به فردوسی هویدا بود و رو به سمتی داشت که در آن درختان حماسی پیدا بودند. اگرچه در دریای شجاعت به سان نهنگی بود، ولی گاهی که به دلیل واقعه ناگواری دلتنگ می‌شد، یار غارش اسبی بود و تفنگی. در دوران معرفت‌آموزی و عنفوان جوانی که همگان و همگان به شکوفایی جان و تن خویش می‌اندیشیدند و می‌اندیشند، میرزا چون بزرگمرد بیدارگر مشرق زمین (سید جمال الدین اسدآبادی) به دردها و اندوه و محن وطن و هموطنان خود می‌اندیشید. رنج‌های مزمن وطن رنج‌اش می‌داشت و فقر، بی‌سامانی، ستم و سلطه بیگانه که میراث همیشگی انسان ایرانی بود، بر تار جان خسته اش زخمه می‌زد. هنگامی که اهریمن بدگهر ستم و استبداد، خانه ملت و میهن را آماج تیر کین و فتنه خود ساخت، میرزا بر سمند ستوار و رهوار آزادی هم‌رکاب با سپاهیان رهایی، خانه استبداد و ستم را ویران ساخت و سفیر آزادی وطن گردید. در فتح قزوین و جنگ سه روزه مجاهدین انقلابی مشروطه با نیروهای اهریمنی استبداد، رشادتها نمود. در رادمردی آن قدر بزرگ بود که اجازه تعدی به مردم را به هیچ کس، حتی به هم‌زمانش و مجاهدان راه آزادی نمی‌داد و بر نمی‌تافت، چنان‌که شمه‌ای از آن را در فتح قزوین به نمایش گذاشت و نیز بعد از فتح تهران





امیدواری برای ایران و ایرانی باقی نمانده بود. در این هنگامه تیره و تار بود که روزنهٔ امیدی درخشیدن گرفت و فرزند پاک وطن، میرزا کوچک خان جنگلی با مشورت و مذاکره با برخی از رجال دین و سیاست و با صلاحدید و صوابدید آنها و با تکیه بر اندیشه‌های جمعیت اتحاد اسلام، تصمیم به مقابله با اشغالگران خارجی و مبارزه با تجاوزات و زورگوییهای آنان و ستمهای حکومت مرکزی گرفت تا با ایجاد یک کانون ثابت قدرتمند در گوشه‌ای از ایران (شمال)، امکانات و نیروها و مبارزان و آزادخواهان را در یک مکان گرد آورد و حماسه جنگل از این جا آغاز می‌شود. اهداف انسانی و اسلامی و ملی جنبش جنگل که اساس و ماهیت شکل‌گیری این نهضت را تشکیل می‌داد، مبارزه علیه اشغالگران بیگانه و استعمارگران خارجی، مبارزه با استبداد و ستم حکومت مرکزی، نجات میهن، برقراری

امنیت و عدالت اجتماعی بوده است.

میرزا آرشی دیگر در زمانه خود بود که بیکه و تنها به دفاع از ایران و نجات میهن از زیر سم ستوران توران و تورانیان

اگر میرزا فقط مرد سیاست بود، هرگز نمی‌توانست یک انسان انقلابی آرمانگرا و صادق باشد. او چون مولایش علی (ع) می‌اندیشید که می‌گفت من هرگز پیروزی را با ستم به دست نمی‌آورم. میرزا یک سیاستمدار واقعی با تدبیر به مفهوم متداول و متعارف آن نبود که در پیشبرد سیاستهای پیچیدگیهای خاص و عقلائی لازم را به کار گیرد. باید گفت که دنیای سیاست همیشه هم با صداقت جمع نمی‌شود و صورت عملی به خود نمی‌گیرد. میرزا صداقت خود را در برابر دوستان و حسن نیت خود را در برابر مخالفان و مدارایی که با آنان نشان می‌داد، اثبات کرد، از جمله در مقابل کودتاچیان حزب سرخ عدالت، مخالفت خوانیها و دشمنیهای احسان الله خان و خالوقربان و حیدرخان عمواغلی، پیمان شکنی سران انقلاب شوروی و غیره که حاجت به تکرار نیست.

برخاسته بود و جان پاک و عزیزش را فدا کرد و میثاق خود را با مام میهنش جاودانی ساخت.

شخصیت میرزا کوچک خان

به شهادت تاریخ، دوستان و هم‌زمان و حتی دشمنان و کین خواهان میرزا، وی انسانی صادق و با حسن نیتی والا و بالا بود. میرزا انسانی با فضیلت‌های اخلاقی و عواطف انسانی بود. انسانی که نمی‌آساید تا دیگران بیاسایند، انسانی که نمی‌آرآمد تا دیگران بیارمند، انسانی که نمی‌خواهد تا دیگران

را بیدار کند، انسانی که خود از درد خودپرستی به درد نودوستی می‌رسد، انسانی که از دردهای پوستی به درد دوستی می‌رسد و انسانی که از خودخواهی به دیگرخواهی می‌رسد، چنین انسانهایی در حالی که به دیگران می‌اندیشند و برای دیگران می‌زیند، چه تنه‌ایند. آنان چون جزیره تنهایی در اقیانوس هستی هستند.

میرزا مرد صداقت بود و چگونه می‌شود سیاست را با صداقت به پیش برد؟ همیشه در جامعه انسانی، بزرگ‌ترین قحط سال عاطفی، قحطی صداقت بوده است. در جهانی که برای پیشبرد هیچ امر راستی نمی‌توان از دروغ استمداد نورزید، مردانی چون میرزا همواره مرید حق و صداقت بوده‌اند. میرزا انسانی بسیار عقیف و مهربان بود و در برابر مظلومان و ستمدیدگان دلی نازک‌تر از برگ گل داشت، ولی در مقابل ظالمان و متجاوزان صلابت و مقاومت و سرسختی سخت‌تر از صخره‌های کوهستان بود. او نام و نان خود را فراموش کرد، چون به دیگران و سربلندی مام میهن می‌اندیشید. آن چه نام میرزا را عزیز داشته و ماندگاری بخشیده، همین صفت والای انسانی او بوده است. به نظر می‌رسد که هر گونه بررسی ماهیت جنبش جنگل بدون بررسی شخصیت ویژه میرزا ناقص و ابتر خواهد بود. انسانی سخت مهربان و پاکدل و در هنگام جنگ با دشمنان داخلی و نیز بیگانه، شیر شریزه بود و مصداق اشداء علی الکفار و رحماء بینهم.

مردان بزرگ در میان جمعند و به جمع و مردم می‌اندیشند، ولی در عین حال چه تنه‌ایند.

اگر سیاست و مقتضیات آن ایجاب می‌کند که شخص در محاوراتش با اشخاص دیگر به دروغ و تقلب و تزویر توسل جوید، میرزا هیچ سیاستی را مفیدتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی‌شناخت و به همین دلیل بود که زیانتش به غیر از حق و حقیقت گویا نبود.

اگر میرزا فقط مرد سیاست بود، هرگز نمی‌توانست یک انسان انقلابی آرمانگرا و صادق باشد. او چون مولایش علی (ع) می‌اندیشید که می‌گفت من هرگز پیروزی را با ستم به دست نمی‌آورم. میرزا یک سیاستمدار واقعی با تدبیر به مفهوم متداول و متعارف آن نبود که در پیشبرد سیاستهای پیچیدگیهای خاص و تدابیر عقلائی لازم را به کار گیرد. باید گفت که دنیای سیاست همیشه هم با صداقت جمع نمی‌شود و صورت عملی به خود نمی‌گیرد. میرزا صداقت خود را در برابر دوستان و حسن نیت خود را در برابر مخالفان و مدارایی که با آنان نشان می‌داد، اثبات کرد، از جمله در مقابل کودتاچیان حزب سرخ عدالت، مخالفت خوانیها و دشمنیهای احسان الله خان و خالوقربان و حیدرخان عمواغلی، پیمان شکنی سران انقلاب شوروی و غیره که حاجت به تکرار نیست.

مرگ میرزا که مرد شایستگیهای اخلاقی بود، چه سخت بود. مگر نه آنچه را که بشر به عنوان نوشدارویی فوری و حیاتی برای همیشه بدان احتیاج دارد، فضایل اخلاقی است؟ آیا آنچه که بشر را به گرداب و طوفان بلاها و مصیبت‌های می‌اندازد، سست شدن تعهدات اخلاقی انسانها نیست، پس مهم‌ترین درسی که از نهضت و جنبش جنگل و رهبر آزاده و بزرگمنش آن باید بیاموزیم، شایستگیها و فضیلت‌های اخلاقی یک انسان مهربان و دوست‌داشتنی است. میرزا به فضایل اخلاقی می‌اندیشید، اما برای احیای این فضایل اخلاقی، هرگز فضیلت‌های خود را زیر پا نگذاشت. در آن صورت موضوع دفاع از فضایل اخلاقی از اصل منتفی و از نوع سالبه به انتفاع موضوع می‌بود. میرزا از این جهت، اگر چه در میان جمع بود و با جمع می‌زیست، ولی همیشه تنها بود و تنها می‌اندیشید

از برخی از اعمال ناشایست برخی از مجاهدان که شایسته آزادیخواهی و آزادخواهان نبود، به شکوه درآمد و سخت بشکوهید. در طغیان ترکمنها به تحریک محمد علیشاه مخلوع، داوطلب جنگ شد و در جریان جنگ و مبارزه گلوله خورد. از محمدعلیشاه دستوری داشتند تا میرزا به دریا اندازند و طعمه ماهیان کنند، اما تقدیر چنان بود که بونس از این ماجرا جان به در برد.

هنگامی که به دلیل فعالیتهای آزادیخواهانه به دستور کنسول دولت روسیه تزاری، مانند یوسف دیگری این بار نه با خیانت برادران همخانه، بلکه با سیاست دولتی بیگانه، مجبور به ترک وطن کنعانی خود (گیلان) گردید و در غربت جان بی‌قرار خود به مصر غربت دیگری (تهران) شد که در آن چندان هم بیگانه هم نبود و عزیز دیگری گشت. در آن جا در مقابل تجاوز و ستم و استبداد با تمام حنجره به فریاد برخاست و تمام تن اعتراض گردید.

در سال ۱۹۱۴ میلادی که دیو مرگ و اژدهای نابودی به دستور الهه جنگ بر طبل نیستی می‌کوفت و خون می‌طلبید و صدا و نفس مشموم آن به کرانه‌های هستی جان انسان ایرانی نیز سرایت کرد، سپاهیان ترک و تاتار (تاتار) و بربر عثمانی، روسیه و انگلیس (از همه سو) (سه جانب)، شمال و جنوب و غرب، سرزمین اهورایی ایران را هدف آتش کین خواهی خود قرار دادند. الهه جنگ تشنه به خون، از خون مردمان مغرب زمین سیراب نشده بود، پس قصد کرد تا عطش سیراب‌نشده خود را با خون انسانهای مشرق زمین و ایران فرو بنشانند. به‌رغم اعلام سیاست بی‌طرفی از سوی دولت مرکزی ایران، مردم این سرزمین اهورایی به گرداب فقر و فاقه و خون گرفتار آمدند و حرکت برخی از رجال ملی و مذهبی به مناطق غربی ایران و تشکیل دولت ملی نتیجه داد. حکومت مرکزی توان مقابله با اشغالگران بیگانه را نداشت و نشانه‌هایی از رهایی و

و هیچ کس تمهائیش را چنان که باید در نیافت. میرزا بدان گونه که به ویژگی سیاستمداران است، سیاستمدار به معنای متعارف و معمول آن نبود، بلکه یک انقلابی آرمانخواه و آرمانگرا بود و اگر چه از مدیریت و سیاستمداری نیز از لحاظ نظری چندان بی اطلاع نبود، اما سیاست را به هر شکل و تدبیر نمی خواست و به پیمانی که از سر ضرورت و ناچاری و نه از روی مصلحت، با دشمن می بست، پایبند و وفادار بود. میرزا ایوب دیگری در صبوریهای بی پایان در زمان خود و یوسفی دیگر در مصر غربت خویش بود با جمالی پر از مصر ملاحهت و کمالی پر از حلم و حلاوت.

تفکرات و اندیشه‌های میرزا کوچک خان

هدف از این مقاله آن نیست که میرزا را قهرمانی بی مثال و شکست ناپذیر جلوه دهد، زیرا به هر حال او انسانی بود با ظرفیتهای یک انسان، ولی انسانی با ظرفیتهای بالا و صفات انسانی و اخلاقی.

میرزا به مثابه یک انسان جوانمرد و پرهیزگار و وارسته، شایستگیها و صفات ویژه اخلاقی خود را حتی قبل از شروع نهضت و جنبش جنگل در سایر مراحل دوران زندگی به اثبات رسانده بود. درد و غم و رنج بزرگ میرزا که محرک و مشوق اصولی و بنیادین او در رویکردش به برپایی جنبش محسوب می شد، لگدکوب و پایمال شدن ثمرات انقلاب مشروطیت ایران بود. میرزا نمی توانست شاهد خاموش و نظاره‌گر بی تفاوت نابودی آرمانها و اهداف انقلابی باشد که در راه آن فداکارها و ایثارها صورت گرفته و خون جوانان بر زمین آن بر زمین ریخته شده بود. او این رنج بزرگ را نمی توانست

تحمل کند و عجیب آن که در راه آغاز جنبش و نهضت خود نیز چه تنها بود و همراهی مجاهد دیگر راه آزادی و مشروطیت، «سالار فاتح» علی خان دیوسالار یا او نیز چه کوتاه بود! این نکته که چه کسانی مشوق و محرک و مایه دلگرمی میرزا در اقدام به جنبش و نهضت بوده اند، وطن خواه و میهن دوست داخلی، اعضای جمعیت اتحاد اسلام، نیروهای ملی و مذهبی رجال دین و سیاست و غیره چندان اهمیتی ندارند و از تأثیر و اهمیت جنبش میرزا نمی‌کاهند. این نکته را نیز باید در نظر داشت که شاید یک سیاستمدار تحت تأثیر تشویقهای دیگران دست به اقدام بزند، اما یک انقلابی آرمانخواه یا آرمانگرا تا مایه‌های آرمانخواهی و آرمانگرایی در بطن جان و روحش نباشد، هرگز تشویقها و ترغیبهای دیگران در او در نمی‌گیرد و تأثیر نمی‌گذارد و اصولاً یک انقلابی، خود عامل روحیه بخش دیگران است. به ویژه یک انقلابی آرمانخواه، خود عامل ترغیب و تشویق یک گروه یا یک جمع به حرکت و اقدام است، پس چگونه می شود انقلابی آرمانگرایی چون میرزا کوچک خان، تحت تأثیر تلقینات دیگران دست به اقدام بزند؟

شواهد و مستندات تاریخی حکایت از آن دارند که میرزا یک انقلابی ناآرام و سازش ناپذیر و خود پیشگام و پیشقدم حرکتی انقلابی بود که به برپایی جنبش جنگل منتهی شد. بنابراین میرزا هیچ‌گاه یک قهرمان سیاسی نبود و یا نخواست یک قهرمان سیاسی شود و از راهکارها و روشهایی استفاده کند که او را در چشم مردم جلوه دهد.

شواهد و مستندات تاریخی حکایت از آن دارند که میرزا یک انقلابی ناآرام و سازش ناپذیر و خود پیشگام و پیشقدم حرکتی انقلابی بود که به برپایی جنبش جنگل منتهی شد. بنابراین میرزا هیچ‌گاه یک قهرمان سیاسی نبود و یا نخواست یک قهرمان سیاسی شود و از راهکارها و روشهایی استفاده کند که او را در چشم مردم جلوه دهد. او نه می خواست قهرمان سیاسی باشد و نه یک انقلابی قهرمان. میرزا تمام تلاش خود را انجام داد تا آرمانهای خود را محقق کند و به آرمانهایش جامه عمل بپوشاند و به آرمانخواهیش هیچ خدشه‌ای نمی توان وارد ساخت و در صداقتش به این که تا چه حد در دل، آرزومند تحقق آرمانهایش بود، هیچ شک

و ریبی نیست. برای میرزا مهم این بود که همواره یک انقلابی و یک انسان آرمانخواه و آرمانگرا باقی بماند.

میرزا از نسل انقلابیون واقعی بود که ماهیت و هویت زندگی و حیاتشان در انقلابی بودنشان است. او از نسل مردانی بود که حتی اگر در جنبش خود و پیشبرد اهداف آن توفیق یابند، باز یک انقلابی باقی می‌مانند.

میرزا فقط به نجات گیلان نمی اندیشید، بلکه به ایران و در صورت پیروزی و موفقیت به نجات مسلمانان می اندیشید و به طور کلی به نوع انسان و نجات او از زیر سیطره و استیلای استعمار و استبداد و ستم فکر می‌کرد. اگر چه ممکن است برخی چنین قضایای را نپذیرند و قطعیتی بدان ندهند که تاریخ جای احتمالات و اگرها نیست، اما میرزا از جمله انقلابیونی بود که در صورت پیروزی هم، همیشه در درون خود یک انقلابی سرگردان و آواره باقی می‌ماند، چون درد دوی تنها نجات گیلان و ایران نبود. او انسان آزادخواه تمام عیاری بود که تنها با مشاهده آزادی دیگران خرسند می شد. چه تفاوتی است بین آن که با پروا می اندیشد و آن که به پرواز و رهایی و آزادی انسانها، بی پروا می اندیشد. میرزا ارستو چه‌گوارای سرگردان و همیشه انقلابی ایران و شاید چه‌گوارا، میرزای همیشه انقلابی آمریکای لاتین بود و این هر دو، انقلابی آرمانخواه ماندند، نه انقلابی قهرمان و یا قهرمان سیاسی، چنان‌که چه‌گوارا را نیز مثل میرزا سر بریدند، اما در بولیوی.

انقلابی در زندگی

میرزا در تمام دوران زندگی، همیشه به رسم یک انقلابی زیست. زندگی وی از شروع جنبش و نهضت در گیلان نیز با روحیات و آزادی و آزادیخواهی و عدالتجویی و روح حماسی عجیب و سرشته بوده است. خاطرات دوستان ایام تحصیلش مؤید این معنی است که میرزا در آغاز دوران جوانیش صفات عالی انسانی و اخلاقی ممتاز داشت و بین طلاب و همسالان طرفدار عدل و حامی مظلوم به شمار می‌رفت. هر کس به دیگری تعدی می‌کرد یا کمترین اجحاف و بی‌عدالتی روا می‌داشت، مشمت میرزا بالای سرش بلند می‌شد و تجاوز دانش‌آموزان دینی به حقوق یکدیگر را چه در داخل و چه خارج از بی‌کیفر نمی‌گذاشت. او یک ایرانی ایده‌آلیست و یک مرد مذهبی تمام عیار بود.

میرزا مردی زودرنج و حساس بود، چنان‌که بعد از فتح قزوین و در جریان مبارزه علیه استبداد صغیر، به علت کارهای خلاف قاعده‌ای که از بعضی از مجاهدین سر می‌زد، معترضانه به رشت برگشت، لیکن میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) که در آن وقت ریاست کمیته ستار را به عهده داشت، او و مجاهدین همراهش را با استمالت برگردانید.





آشنا با دیار ایران و عجبا از آشنایان بیگانه با میهن. هنگامی که همگنان ایرانی، همگان میرزا را وانهاد و یکه و تنها گذاشته بودند، دل‌بستگی این آلمانی به ایران و وفاداری او به میرزا، شوری همیشگی به رگهای ایران و ایرانی دواند. دوست بیگانه یا بیگانه دوست میرزا از پای در آمد. آن همدل

غریب، آن غریب آشنا، آن آشنای غریب در آخرین لحظات از زندگی خویش دم نزد. سرمای کشنده گدوک بر گانوک غلبه کرد. نبض گرمش در حال فسرده بود. میرزا هنوز تاب و توانی داشت و می‌توانست گانوک آلمانی، هوشنگ ایرانی را واگذارد و با غریزه حب نفس و حفظ نفس، جان به سلامت به در برد، اما میرزای جوانمرد و عیار، انقلابی آرمانگرا و آرمانخواه و صداقت‌پیشه، متعهد و نوع‌دوست که هرگز به فکر نجات جان خود نبود و رستگاری انسان و خدمت به انسانیت، منشور زندگی او بود، چنین نخواهد کرد. یار دور از دیار وطن خود را بر دوش می‌کشد، اما توش و توان اندک خود را از دست می‌دهد و چشمان زیبایش را بر دنیای نامرادی و ناجوانمردی زمانه‌اش می‌بندد. دو دوست در آغوش هم، یکی دور از یار و دیگری دور از دیار، به خوابی ابدی فرو می‌روند و نفس زندگی در حنجره‌های آنان یخ می‌بندد. رضا اسکستانی سر میرزا را می‌برد و خالوقربان آن را برای وزیر جنگ (رضاخان) هدیه می‌برد. به مرگش چه زیبا بود. تداعی دیگری از حادثه کربلا. میرزا عاشق بود و سر خود را بر سر این عشق باخت.

این مقال را با نقل بخشهایی از آخرین نامه‌ای که میرزا به میرزا آقای عربانی نوشته و بیانگر اوج تأثر میرزا از شکست جنبش جنگل و بی‌وفایی دوستان و انتساب نسبت‌های ناروا به او و نابودی آرمانها و اهدافش است، به پایان می‌بریم.

«با رویه‌ای که دشمنان در پیش گرفته‌اند، شاید بتوانند به طور موقت یا دائم توفیق حاصل کنند، ولی انکاء من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از مهالک حفظ نموده است.»

آخرین جمله نامه این است:

«امروز دشمنانمان، ما را دزد و غارتگر خطاب می‌کنند و حال آنکه هیچ قدمی جز در راه آسایش و حفظ مال و ناموس مردمان برداشته‌ایم. ما این اتهامات را می‌شنویم و حکمیت را به خداوند قادر حاکم علی‌الاطلاق واگذار می‌کنیم.» ■

نزدیک می‌شد و آخرین ترانه‌اش، نه ترانه آزادی وطن، بلکه سرود خداحافظی جمهوری جنگل و شخص میرزا بود که باید در گوش ایران زمین سروده می‌شد، هرگز حاضر به تسلیم و سازش و ممانشات و دست برداشتن از اهداف انقلابی خود تن نداد.

زمانی که جنبش جنگل در اثر درگیریهای داخلی و دخالت‌های بلشویکیها، کودتاها و توطئه‌ها، تعارضات ایدئولوژیک، بحرانهای داخلی، جنگهای متعدد فرسایشی بانبروهای قزاق و دولت مرکزی، خانها و حکمرانان محلی و منطقه‌ای، نیروهای بیگانه (انگلیس) به اندازه کافی و لازم تضعیف شد و در آستانه فروپاشی قرار گرفت، دیپلماسی خیانت‌بار بین المللی، ضربه‌نهایی را بر پیکر جنبش جنگل وارد آورد و آن توافق مشترک و پنهان اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان بر پایان بخشیدن به جنبش جنگل بود.

دولت شوروی برای متحقق ساختن اهداف تجاری و اقتصادی خود و نیل به سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز بین‌المللی و در سازشی به مصلحت خود با دنیای بورژوازی و تجارت روابط بازرگانی آزاد با دنیای سرمایه‌داری و همزیستی دنیای کمونیست با غیر کمونیست، میرزا را وجه المصلحت قرار داد، او را قربانی سازش خود با دنیای بورژوازی و دولت انگلستان کرد، دست از حمایت ضمنی خود از میرزا به عنوان رهبر یک جنبش انقلابی برداشت و با پرانگدن نیروهای انقلابی و ایجاد اختلاف در بین سران نهضت و با خیانت برخی از سران جنبش چون احسان‌الله خان، حیدرعمواوغلی، خالوقربان و تسلیم و اعدام برخی از آنها همچون دکتر حشمت جنگلی که ضربه‌ای بزرگ بر پیکر جنبش جنگل بود، نهضت انقلابی میرزا را به لحظه‌های پایان خود نزدیک ساخت. داستان مرگ میرزا و یار همراهش گانوک (هوشنگ ایرانی)، حماسه بلند گذشت و ایثار و آزادی است و باید همچون ترانه‌ای جاویدان و سقمونی ماندگار در گوش بنی‌نوع انسان در همه اعصار و زمانها و در سراسر پهنه گیتی تکرار شود. مرگ میرزا نشان داد که چه تنها بود در سرزمین خویش و آشنا با یاری بیگانه (گانوک) و در آخرین لحظات زندگی ثابت کرد که هنوز فضیلت‌های انسانی نمرده‌اند و یار بیگانه او را تنها نگذاشت و او یار بیگانه شد.

دو یار، دو تن به دو کالبد از هم جدا، ولی یک جان در دو پیکر، میرزای ایرانی و گانوک آلمانی. عجیب از این بیگانه

میرزا در دوران اقامتش در رشت همواره به بیدادگریها و ستمهای سربازان متجاوز روسیه تزاری معترض بود، بنابراین کنسول روسیه به خاطر اعتراضها و نیز سابقه مبارزات آزادیخواهانه میرزا، وی را از رشت تبعید کرد و میرزا به تهران رفت. در تهران نیز از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد و حتی با عبدالحسین خان معزالسلطان که بعد از فتح تهران لقب سردار محبی گرفت و نمی‌خواست یا نمی‌توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری کند، قطع رابطه کرد و با آن که در نهایت عسرت و تنگدستی می‌زیست، از پذیرفتن کمکهای مادی سردار امتناع ورزید. او به معنای واقعی مردی میهن‌پرست بود، نه به وعده حکومت فریفته شد و نه مزه بزرگ‌تری او را منحرف ساخت. به وعده‌ها پوزخند زد و به نامه مشفقانه و خیرخواهانه سفیر روس بی‌اعتنایی کرد، هر چند اگر به مفاد نامه سفیر گوش می‌کرد، شاید کشته نمی‌شد و زنده می‌ماند، اما او با اعزاز و حشمت زیست. میرزا با تمام تلاشی که کرد، از جامعه‌شناسی به دور بود. او یک عنصر انقلابی به معنی عام نبود و از خوی سیاسی و سیاستمداری بهره‌ای نداشت. او برای خود اربابی جز وجدان خویشتن و آرمانهای ملی نمی‌شناخت، ولی از درک صاحبان این آرمانها غافل ماند. میرزا مردی مذهبی بود که هر خیانتی را به هر اندازه هم که کوچک بود، گناه می‌شمرد. دارایی او فقط یک قران پولی بود که در جیبش یافت شد، ولی یک قران جاویدی که همیشه برای صاحبش نامی برابر گنج قارون به جا گذاشت.

انقلابی در مرگ

میرزا همچنان که در زندگی بزرگوار و آزاده بود، در مرگ نیز آزادی و انقلابی بودن خود را ثابت کرد. او به وعده‌های مخالفان و دشمنان گوش نکرد و به سازش و تسلیم برای حفظ جان خود تن در نداد. یک انقلابی و آزادیخواه بزرگ چون میرزا چگونه می‌تواند آرمانها و ایده‌آلهایش را به دست تسلیم و سازش بسپارد؟! با تسلیم و سازش چه چیزی از آرمان یک انقلابی باقی می‌ماند؟ یک انقلابی بدون آرمان چگونه می‌تواند زنده بماند و در چه چیزی می‌تواند معنای بودن خویش را جستجو کند؟

میرزا به مثابه یک انسان جوانمرد و پرهیزگار و وارسته، شایستگیها و صفات ویژه اخلاقی خود را حتی قبل از شروع نهضت و جنبش جنگل در سایر مراحل دوران زندگی به اثبات رسانده بود. درد و غم و رنج بزرگ میرزا که محرک و مشوق اصولی و بنیادین او در رویکردش به برپایی جنبش محسوب می‌شد، لگدکوب و پایمال شدن ثمرات انقلاب مشروطیت ایران بود.

میرزا در حالی که با توجه به وضعیت داخلی حاکمیت شرایط ویژه جهانی و بین‌المللی، حلقه محاصره از همه سو بر او تنگ شده بود و هیچ راه چاره و بیرونی شدنی جز تسلیم و سازش و یا مرگ برای او باقی نمانده بود و جنبش جنگل آخرین نفسهای خود را می‌کشید و حماسه جنگل به پایان خود

